

قاعده ديه اعضا در فقه

اماميه و اهل سنت

۱۳۷

تتبع حقوق

احمد حاجی ده‌آبادی *

چکیده

یکی از قواعد حاکم بر دیات، قاعده ديه اعضاى یکی (واحد) و دوتایی (اثنان) است که در این نوشتار از آن به صورت مسامحی به اعضاى زوج و فرد تعبیر می‌شود. این قاعده فی‌الجمله مورد پذیرش تمام فقهای شیعه و مذاهب اربعه اهل سنت قرار گرفته است، گرچه پیرامون مستندات و ملاک آن، دایره شمول و استثنائات آن اختلاف نظر وجود دارد. نوشتار حاضر تلاش می‌کند ضمن پرداختن به مستندات قاعده و با تحلیل مفاد آن، حوزه شمول آن را نسبت به منافع، اعضاى داخلی، اعضاى غیر زوج و فرد مثل پلک‌ها و ... بررسی نموده و در نهایت با توجه به دستاوردهای تحقیق، قانون مجازات اسلامی را در این زمینه تحلیل و نقد نماید.

واژگان کلیدی: قواعد فقهی، دیات، قاعده ديه اعضا، ديه اعضا، ديه منافع

مقدمه

در مورد ديه اعضاى بدن انسان، قاعده‌ای در فقه اماميه و اهل سنت وجود دارد که مطابق آن: «کل ما فی الانسان اثنان ففيهما الدية و فی احدهما نصف الدية و ما کان واحداً ففيه الدية».

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

طبق این قاعده، جنایت بر هر عضوی از اعضای انسان که زوج باشد مثل دست و پا و گوش و چشم، در صورتی که بر هر دو باشد موجب دیه کامل و در صورتی که بر یکی از آن دو باشد موجب نصف دیه کامل است و جنایت بر هر عضوی که فرد باشد همانند زبان و آلت تناسلی موجب دیه کامل می‌باشد.

از فقهای امامیه، شیخ مفید در مقنعه می‌نویسد:

«هر عضوی که در انسان فرد باشد، در صورتی که از اصل [بیخ] بریده شود دیه کامل دارد و هر عضوی که در انسان زوج باشد، در جفت آن دیه کامل بر حسب دیه آسیب‌دیده است»؛ (مفید، ۱۴۱۰: ۴۹).

شیخ طوسی در نهاییه می‌نویسد:

«هرچه در بدن انسان زوج باشد در جفت آن دیه کامل است و در یکی از آن دو نصف دیه است... و هرچه که در بدن انسان فرد باشد در آن دیه کامل است»؛ (طوسی، ۱۴۱۰: ۱۳۱).

فقهای اهل سنت نیز این قاعده را به طور اجمال پذیرفته‌اند، گرچه درباره ملاک دیه کامل - همان‌طور که خواهیم دید - هم با خود و هم با فقهای امامیه اختلاف عقیده دارند. از فقهای حنفی می‌توان به علاء‌الدین بن مسعود کاشانی اشاره کرد که در کتاب بدایع الصنائع می‌نویسد:

«اعضایی که دیه کامل دارند بر سه نوع‌اند: یک قسم اعضایی که در بدن نظیری برای آنها وجود ندارد [اعضای فرد]، یک قسم آنها که در بدن زوج‌اند و قسم سوم آنها که در بدن از آنها چهار عدد وجود دارد...»؛ (کاشانی، ۱۴۱۹: ۱۸۳).

از فقهای مالکی می‌توان به قرطبی در کتاب «الکافی فی فقه اهل المدینه» اشاره کرد که پس از برشمردن تعدادی از اعضای بدن و دیه آنها می‌نویسد:

«در هر عضو زوج دیه کامل است و در یکی از آنها، نصف دیه است.»؛ (قرطبی، ۱۴۱۹، ۴۹۴).

از فقهای شافعی می‌توان به ابوسراج الدین عمر بن علی اشاره نمود که در کتاب «التذکره فی

الفقه الشافعی» ضمن اشاره اجمالی به این قاعده می‌نویسد:

«دیه نفس [دیه کامل] در چیزهای دوتایی و زوج است مثل دو دست و دو پا و دو لجه (فک پایین) و دو گوش و دو چشم و دو لب و دو بیضه و دو نوک پستان زن و در پلک‌ها و زبان و حرکت آن و بینایی و گوش و کلام و بویایی و عقل و آلت تناسلی و افضای زن و پوست و چشایی و جویدن و حشفه و امنا و حامله شدن و لذت بردن از جماع و غذا خوردن»؛ (ابن علی، ۱۴۱۹: ۱۰۱۹).

در نهایت باید از فقهای حنبلی نام برد که این قاعده را پذیرفته‌اند. ابن قدامه در کتاب «المقنع

فی فقه ابن حنبل» می‌نویسد:

«هرکس چیزی را در انسان از بین ببرد که فرد است در آن دیه کامل است... و آن چه در انسان زوج است در جفت آن دیه کامل و در یکی از آن دو نصف دیه است...»؛ (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۰۵۲).
به هر حال این قاعده در میان فقهای اهل سنت نیز پذیرفته شده است و به همین جهت است که ابن رشد در «بدایة المجتهد» پس از اشاره به بخشی از این قاعده می‌نویسد:
«خلاصه این که همه علما و ائمه فتوا بر این نکته اجماع دارند که هر آن چه در انسان زوج است دیه کامل دارد»؛ (ابن رشد، ۱۴۱۹: ۵۴۱).

۱۳۹

تهدیه

قاعده دیه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت

لازم به ذکر است مراد از دیه، همان طور که در لابلاي مباحث گذشت، دیه کامل یعنی همان دیه نفس است. یعنی از بین بردن اعضای فرد و زوج به طور کامل، موجب دیه کامل و از بین بردن یکی از دو جفت عضو زوج، موجب نصف دیه کامل است. البته روشن است که بسته به این که معنی علیه مرد باشد یا زن، مسلمان باشد یا کافر ذمی، دیه او فرق خواهد کرد. بنابراین به طور مثال بریدن دو گوش مرد مسلمان، زن مسلمان، مرد کافر ذمی، و زن کافر ذمی، در صورتی که به دینار و درهم حساب شود به ترتیب و مطابق فقه امامیه، هزار دینار، پانصد دینار، هشتصد درهم و چهارصد درهم خواهد بود.*

به همین جهت است که شیخ مفید در عبارتی که از ایشان در صدر این قاعده نقل کردیم واژه «الدیه بحسب دية المصاب» را آورده است و شیخ طوسی پس از بیان این قاعده در «نهاية» می‌نویسد:
«آنچه ما بیان کردیم، اگر در مرد آزاد باشد، در این صورت دیه او لازم است و اگر در زن باشد دیه زن لازم می‌شود و اگر در کافر ذمی باشد دیه کافر ذمی لازم می‌شود و اگر در برده باشد، در این صورت قیمت او لازم می‌گردد [زیرا دیه برده، قیمت او است]»؛ (طوسی، ۱۴۱۰: ۱۳۱).
گرچه این قاعده فی‌الجمله مورد پذیرش فقهای شیعه و سنی است، اما در مورد مستند قاعده و دایره شمول و استثنائات آن اختلافاتی در میان فقها دیده می‌شود.

در این نوشتار ابتدا از مستند قاعده بحث می‌کنیم (گفتار اول)، سپس شمول و عدم شمول این قاعده نسبت به منافع را مورد بررسی قرار می‌دهیم (گفتار دوم)، آن‌گاه در مورد این که آیا این قاعده شامل اعضای داخلی هم می‌شود (گفتار سوم) و نیز آیا این قاعده شامل اعضای است که

* البته این در صورتی است که به تفاوت دیه مسلمان و دیه کافر ذمی قایل باشیم که نظر مشهور فقهای امامیه چنین است.

فرد و زوج به شمار نمی‌روند (گفتار چهارم) مباحثی را بیان خواهیم نمود. سپس از استثنائات قاعده (گفتار پنجم) و رابطه این قاعده و قانون مجازات اسلامی (گفتار ششم) بحث خواهیم کرد.

گفتار اول: مستند قاعده

در این گفتار، ابتدا از مستندات قاعده در فقه امامیه (مبحث اول) و سپس از مستندات آن در فقه اهل سنت (مبحث دوم) بحث خواهیم کرد و آن گاه نقدی بر نظر فقهای اهل سنت خواهیم داشت (مبحث سوم).

مبحث اول: امامیه

مستند فقهای امامیه درباره قاعده مورد بحث، دو حدیث صحیحه می‌باشد: صحیح هاشم بن سالم و صحیح عبدالله بن سنان.

دلیل اول: صحیح هاشم بن سالم

این روایت که نسبت به صحیح عبدالله بن سنان از اهمیت بیشتری برخوردار است* چنین می‌باشد:

«شیخ طوسی باسناده عن حسین بن سعید، عن محمد بن خالد، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، قال: كل ما كان في الانسان اثنان ففيهما الدية و في احدهما نصف الدية، و ما كان واحداً ففيه الدية»؛ (طوسی، ۱۴۰۶: ۲۵۸).

این حدیث از حیث سند صحیح است، اما مشکلی که ممکن است داشته باشد، مضمومه بودن آن است، زیرا هشام نمی‌گوید این سخن را از چه کسی نقل می‌کند.

اما این اشکال وارد نیست، زیرا عین این روایت را شیخ صدوق از هشام و هشام از امام صادق (ع) نقل می‌کند؛ (عاملی، ۱۴۱۶: ۲۸۷). به عبارت دیگر، در نقل شیخ صدوق، این حدیث مضمومه نبوده بلکه مسنده است و به همین جهت این روایت از حیث دلالت نیز تمام و قابل استناد است. علاوه بر این، جدای از نقل صدوق، می‌توان به علت ثقة بودن هشام، مضمومه او را در حکم

* زیرا اولاً برخی روایت عبدالله بن سنان را صحیحه نمی‌دانند (برای نمونه ر.ک: عاملی، بی‌تا: ص ۳۴۹)، بلکه آن را «حسنه» می‌دانند؛ زیرا در سند حدیث مزبور «ابراهیم بن هاشم» است که توثیق نشده است. ثانیاً روایت عبدالله بن سنان فقط به اعضای زوج اشاره دارد و از اعضای فرد هیچ صحبتی نکرده است. از این رو صحیح هاشم بن سالم، عمده دلیل قاعده مورد بحث در فقه امامیه است.

دلیل دوم: صحیحہ عبداللہ بن سنان:

«محمد بن یعقوب عن ابراهیم عن ابیہ احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبداللہ بن سنان عن ابی عبداللہ (ع) قال: ما کان فی الجسد منه اثنان ففیه * نصف الدیة مثل الیدین و العینین، قال: قلت: رجل فقتت عینہ؟ قال: نصف الدیة، قلت فرجل قطعت یدہ؟ قال: ففیه نصف الدیة...»؛ (عاملی، ۱۴۱۶: ۲۸۳).

این حدیث از حیث سند مشکلی ندارد، زیرا صحیحہ است؛ (خویی، ۱۳۹۶: ۲۷۳)، اما از نظر دلالت، تنها حکم اعضای زوج را بیان می کند و در مورد اعضای فرد ساکت است. بنابراین این حدیث تنها بخشی از قاعده مورد بحث را اثبات می نماید.**

۱۴۱

تذوق

جدا از این دو روایت که دیه اعضا را به طور کلی و در قالب یک قاعده بیان می کند، درباره برخی اعضا روایات خاصی از ائمه اطهار (علیهم السلام) وارد شده است که در آنها برای برخی اعضای زوج و فرد دیه کامل بیان شده است. (عاملی، ۱۴۱۶: ۲۸۵-۲۸۴) اما مطابق شیوه فقه شیعه نمی توان حکم این روایات را به اعضای غیر منصوص سرایت داد و آنها را مانند اعضای منصوص دانست.

قاعده دیه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت

* البته در نسخه کافی به جای «فیه» واژه «ففی الواحد» به کار رفته است که صحیح تر است؛ (کلینی، ۱۴۱۳: ۳۱۵). به هر حال به قرینه مابعد روایت که پیرامون قطع یک دست و از بین بردن یک چشم است، روشن می شود که مراد حضرت (ع) از نصف دیه، نصف دیه برای یک دست و یک چشم است و نه این که برای هر دو دست و هر دو چشم مجموعاً نصف دیه باشد.

** قابل ذکر است در ادامه روایت، حضرت (ع) می فرمایند از بین بردن بیضه چپ، دو سوم $\frac{2}{3}$ دیه دارد، یعنی گرچه دو بیضه عضو زوج محسوب می شود، اما دیه هر کدام با دیگری تفاوت دارد و دیه بیضه چپ، به علت آن که فرزند از آن به عمل می آید بیش تر از دیه بیضه راست است. برخی فقها این حکم را قبول ندارند و دیه دو بیضه را یکسان می دانند؛ (رک: خویی، ۱۳۹۶: ۳۱۲). سؤالی که در این جا پیش می آید این است که بنا بر عقیده این عده از فقها، آیا می توان گفت این روایت دیگر قابل استناد نیست، زیرا مشتمل بر حکمی است که صحیح نمی باشد و در نتیجه روایت از اساس غیر قابل استناد است؟ پاسخ بر مبنای «تبعیض در حجیت» منفی است؛ زیرا در نهایت روایت مشتمل بر دو حکم است: یکی این که دیه اعضای زوج، دیه کامل است و دیگر این که دیه بیضه چپ دو سوم دیه است. حال این که حکم دوم ناصحیح است ربطی به حکم اول ندارد. خلاصه این که بر مبنای فوق، حکم اول را پذیرفته و از حکم دوم صرف نظر می کنیم. بحث پیرامون دیه دو بیضه را در مباحث آینده پی خواهیم گرفت.

بدیهی است این سبک از استدلال استقرای ناقص یا قیاس مستنبط العله است که در فقه شیعه حجیت ندارد. مگر این که با الغای خصوصیت از آن اعضا، حکم را به سایر اعضا تسری داد که کاری مشکل به نظر می‌رسد، زیرا این احتمال وجود دارد که حکم اعضای غیر منصوص، ارش بوده و این‌ها داخل در قاعده «کل ما لا تقدیر فیه فیه الارش» باشند. نتیجه آن که مستند فقهای شیعه در این قاعده تنها صحیحه هشام بن سالم و عبدالله بن سنان می‌باشد.

مبحث دوم: اهل سنت

فقهای سنی این قاعده را از روایاتی که درباره دیه برخی از اعضا از جانب رسول اکرم (ص) وارد شده است، به دست آورده‌اند. البته نظیر صحیحه هشام بن سالم و عبدالله بن سنان، عباراتی در کتاب‌های فقهی و حدیثی اهل سنت دیده می‌شود، اما هیچ کدام از این عبارات، به پیامبر اکرم (ص) ختم نمی‌شود. مثلاً ابن رشد در بدایة‌المجتهد در رد نظر مالک و شافعی که در مورد ابروها به حکومت قایل‌اند و در تأیید نظر ابوحنیفه که در این مورد به دیه کامل قایل است می‌نویسد:

«دلیل اصلی حنفیه روایتی است که از ابن مسعود نقل شده است. ابن مسعود گفته است در هر زوجی از انسان دیه کامل است»؛ (ابن رشد، ۱۴۱۹: ۵۴۱).

هم‌چنین ابن ابی شیبیه کوفی در کتاب «مصنف» از وکیع و او از سفیان و او از منصور و او از ابراهیم نقل می‌کند که ابراهیم گفت:

«کان یقال: ما کان اثنین فی الانسان فیهما الدیة و فی کل واحدة منهما نصف الدیة و ما کان من واحد فیه الدیة»؛ (ابن ابی شیبیه، ۱۴۱۶: ۳۶۱).

هم‌چنین ابن حزم از شعبی نقل می‌کند که:

«فی کل اثنین من الانسان الدیة»؛ (ابن حزم، بی تا: ۴۳۰).

در «موطأ» نیز آمده است:

«یحیی برای من از مالک چنین نقل کرد که به او رسیده است که هر زوجی از انسان دیه کامل دارد»؛ (مالک، ۱۴۲۲، ۵۲۴).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، هیچ یک از این سخنان به پیامبر اکرم (ص) نمی‌رسد و نظرات ابن مسعود و ابراهیم و شعبی است. حتی سخن ابراهیم با واژه مجهول «کان یقال» ابهامات موجود

را بیش‌تر می‌کند.

بنابراین ظاهراً فقهای اهل سنت، حدیثی که به صراحت بر عمومیت قاعده دلالت کند نداشته‌اند و به همین خاطر است که شافعی و دیگران برای این قاعده، هیچ‌گاه به عبارات مذکور در بالا استناد نکرده‌اند، بلکه از احادیثی که از پیامبر(ص) درباره برخی اعضا آمده است، کلیت قاعده را به طور اجمال استفاده نموده‌اند. از جمله این احادیث روایاتی است که از عمرو بن حزم نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) در نامه‌ای به او چنین مرقوم فرموده است:

«فی النفس الدیة و فی الانف الدیة و فی اللسان الدیة»؛ (کاشانی، ۱۴۱۹: ۱۸۴؛ شافعی، ۱۴۱۹:

۷۹۵-۷۹۴).

۱۴۳

تتبع

اما باید دید فقهای سنی چگونه از این حدیث و سایر احادیثی که درباره اعضای خاصی وارد شده است بر قاعده مورد بحث استناد کرده‌اند.

بند اول: حنفی

حنفیه از این احادیث استفاده کرده‌اند که ملاک و معیار برای دیه کامل، «از بین بردن منفعت» و یا «از بین بردن زیبایی به طور کامل» است و به همین جهت در مورد سایر اعضا نیز در صورتی که جنایت باعث از میان رفتن منفعت یا باعث از بین رفتن جمال و زیبایی شود، دیه کامل را لازم می‌دانند.

برای نمونه، کاشانی در «بدایع الصنایع» گرچه در ابتدا سبب لزوم دیه کامل را، «تفویت کمال منفعت مقصود از عضو» می‌داند؛ (کاشانی، همان: ۱۸۳) اما درباره علت دیه کامل برای زبان و بینی و آلت تناسلی می‌نویسد:

«برای این که جانی منافع مقصوده این اعضا و زیبایی برخی از آنها را از بین برده است. مقصود از بینی بوییدن است و زیبایی نیز مقصود است و مقصود از زبان تکلم و از آلت تناسلی جماع است»؛ (کاشانی، همان: ۱۸۴).

لازم به ذکر است گرچه ایشان موجب دیه را «تفویت منفعت و جمال» با واو عاطفه ذکر کرده که گویی هیچ‌یک از دو عامل - مخصوصاً از بین بردن جمال و زیبایی - به تنهایی موجب دیه کامل نیست، اما در ادامه عبارات ایشان، روشن می‌شود که معیار دیه کامل یکی از این دو است: «از بین بردن منفعت به طور کامل» و یا «از بین بردن جمال و زیبایی»؛ (کاشانی، همان: ۱۸۴).

همچنین شیخ عبدالغنی غنیمی از فقهای حنفی مسلک قرن سیزده درباره دیه اعضای زوج

می نویسد:

«در هریک از اعضای زوج نصف دیه است، زیرا از بین بردن جفت عضو زوج باعث تفویت جنس منفعت یا تفویت جمال به طور کامل می شود و در نتیجه دیه کامل لازم است. از بین بردن یکی از دو عضو زوج، باعث تفویت نصف منفعت یا زیبایی است پس نصف دیه لازم می شود؛» (غنیمی، ۱۳۹۹: ۱۵۵).

ملاحظه می شود که ایشان نیز تفویت منفعت یا تفویت جمال را موجب دیه کامل می داند.

بند دوم: مالکی

از لابه لای کلمات فقهای مالکی روشن می شود که معیار دیه کامل از نظر آنها، «تفویت منفعت» است و تفویت جمال و زیبایی موجب دیه کامل نیست. مثلاً ابن رشد درباره ابروها می نویسد:

«مالکی و شافعی قایل به حکومت اند اما ابوحنیفه به دیه کامل قایل است... دلیل حنفیه روایتی است که از ابن مسعود نقل شده که گفته است: در هر چه در انسان زوج است دیه کامل است، و نیز دلیل حنفیه تشبیه دو ابرو به اعضای زوج بدن است. دلیل مالک این است که برای قیاس در مورد ابروها مجالی نیست... و علاوه، ابروها از زمره اعضایی نیستند که منفعتی داشته باشند و کار روشنی که برای خلقت انسان ضروری است انجام دهند؛» (ابن رشد، ۱۴۱۹: ۵۴۱).

همچنین از این که مالک می گوید جنایت بر دو گوش در صورتی که باعث از بین رفتن شنوایی شود دیه کامل دارد و الاً موجب حکومت است؛ (مالک، ۱۴۱۹: ۳۲۸) استفاده می شود که تنها معیار برای دیه کامل «از بین بردن منفعت» است.*

و نیز از این که مالک در مورد پلکها، مژهها، موی سر و ریش به دیه کامل عقیده ندارد بلکه قایل به حکومت است؛ (مالک، همان: ۳۳۰-۳۲۹) می توان نکته بالا را استفاده نمود.

بند سوم: شافعی

کلمات شافعیه در این زمینه، مضطرب به نظر می آید؛ مثلاً محمد بن ادریس شافعی در کتاب «الام»، در مواردی معیار و ضابطه را «از بین رفتن تمامیت خلقت و ایجاد درد در اثر قطع عضو» می داند. وی در ذیل حدیث عمرو بن حزم از رسول گرامی اسلام (ص) که می فرماید «و فی العین خمسون و فی الید خمسون و فی الرجل خمسون» می نویسد:

* البته قول دیگری از مالک مبنی بر دیه کامل نقل شده است؛ (ر.ک: قرطبی، ۱۴۱۹: ۴۹۴).

«این حدیث دلیل آن است که هرچه از تمامیت خلقت آدمی باشد و بریدن آن باعث درد شود و در انسان زوج باشد، در هر کدام از آن دو نصف دیه است»؛ (شافعی، ۱۴۱۹: ۷۹۴-۷۹۵).

به همین جهت شافعی در مورد مژه‌ها به دیه کامل قایل نیست، زیرا کندن آن‌ها موجب درد و ناراحتی نمی‌گردد؛ (شافعی، همان، ۷۹۶) اما در مورد جنایت بر پلک‌ها به دیه کامل قایل است، زیرا پلک‌ها از تمامیت خلقت آدمی اند و بریدن آن‌ها باعث درد و الم می‌شود؛ (شافعی، همان، ۷۹۶).

از سوی دیگر، برخی فقهای شافعی مذهب، ملاک دیه کامل را «از بین بردن جمال و منفعت با هم» می‌دانند و از این رو در مورد پلک‌ها به دیه کامل قایل‌اند اما در مورد مژه‌ها به حکومت و ارزش نظر دارند؛ زیرا از بین بردن مژه‌ها، اتلاف زیبایی است و نه منفعت. به همین جهت شیرازی در «المهذب» می‌نویسد:

۱۴۵

تتبع حقوق

«در پلک‌ها دیه است، زیرا در آن جمال کامل و منفعت کامل است، چون چشم را از آن چه باعث اذیت آن می‌شود، نگه می‌دارد... اگر مژه‌ها را از بین ببرد، حکومت لازم است، زیرا از بین بردن مژه‌ها، اتلاف زیبایی است و نه اتلاف منفعت»؛ (شیرازی، ۱۴۱۹: ۹۲۸ و ۹۴۵).

این نکته گاهی از خود شافعی نیز دیده می‌شود؛ یعنی گاه شافعی ملاک دیه را تفویض منفعت و جمال ذکر کرده است و نه از بین بردن تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت. او در «الام» می‌گوید:

«اعضای زن و مرد در دیه با هم تفاوتی ندارند جز در مورد پستان‌ها. در صورتی که نوک پستان‌های مرد آسیب ببیند یا پستان‌هایش قطع شود، حکومت لازم است اما اگر نوک پستان‌های زن آسیب ببیند یا پستان‌هایش از بیخ بریده شود دیه کامل لازم است، زیرا در پستان‌های زن منفعت شیر دادن است و این منفعت در پستان‌های مرد نیست و برای پستان‌های زن جمال و زیبایی است و برای فرزند زن در آن‌ها منفعت است و فقدان آن‌ها باعث زشتی و نقص در زن است ولی این‌ها در مرد نیست و فقدان پستان‌ها در زیبایی مرد اثری نداشته و باعث شین و نقص او نمی‌شود»؛ (شافعی، ۱۴۱۹: ۸۰۷).

ملاحظه می‌شود که او در این‌جا معیار و علت را «تفویض منفعت و جمال» آورده است، در حالی که اگر علتی که در سایر موارد آورده‌اند، یعنی از بین بردن تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت، را در نظر بگیریم، این علت در مورد جنایت بر پستان‌های مرد موجود است و باید برای آن دیه کامل را در نظر گرفت.

نتیجه این که کلمات شافعی و فقهای شافعی مسلک در این زمینه، مضطرب است و

جدا از آن که گاه علت دیه کامل را «از بین بردن تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت» و گاه «تفویت منفعت و جمال با هم» می‌دانند، مشاهده می‌شود که گاه «تفویت منفعت به تنهایی» را نیز موجب دیه کامل دانسته‌اند ولو این که «جمال» به طور کامل از بین نرفته باشد. به همین علت شافعی در مورد فلج کردن انگشتان و دست، اعتقاد به دیه کامل عضو دارد؛ (شافعی، همان: ۷۱۹).

روشن است که در این مورد چون انگشت از بدن جدا نشده است معیار «تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت» جاری نیست، علاوه بر آن که در انگشت فلج، تمام جمال از بین نرفته است و به همین دلیل است که شیرازی در «المهذب»، در مورد این حکم علت را تنها «تفویت منفعت» ذکر کرده است؛ (شیرازی، ۱۴۱۹: ۹۴۰).

هم‌چنین شافعی در مورد فلج کردن لب‌ها حکم به پرداخت دیه کامل می‌دهد؛ (شافعی، همان: ۷۹۸) با این که تنها «منفعت» به طور کامل فوت شده است.

بند چهارم: حنبلی

عبارات فقهای حنبلی نیز در این زمینه همانند فقهای شافعی مضطرب است. مثلاً ابن قدامه از یک سو علت دیه کامل برای از بین بردن موی سر و ریش را، «تفویت زیبایی» به طور کامل؛ (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۱۴۸) و از سوی دیگر علت دیه کامل را برای بسیاری از اعضا، «تفویت منفعت و زیبایی با هم» می‌داند. (ابن قدامه، همان: ۱۱۴۱).

این اشکال بر ایشان وارد است که بالاخره معیار دیه کامل چیست و از روایات مربوطه چه استفاده‌ای می‌شود. اگر معیار دیه کامل «تفویت منفعت و جمال» است و به همین دلیل است که در مورد جنایت بر اعضای فلج غیر از گوش و بینی قایل به حکومت می‌باشند - زیرا این اعضا فقط جمال دارند نه منفعت - در این صورت در مورد جنایت بر مو و ریش نیز باید قایل به حکومت شوند، زیرا جنایت بر این دو موجب تفویت جمال به تنهایی می‌شود. اگر معیار دیه کامل «تفویت منفعت» و یا «تفویت جمال» است، در این صورت جنایت بر تمامی یا اکثر اعضای فلج باید موجب دیه کامل باشد، زیرا با شلل آن‌ها، جمال و زیبایی ناشی از آن‌ها باقی است.

خلاصه مطالب بیان شده در این مبحث، آن است که: اولاً: فقهای اهل سنت روایتی از جانب رسول اکرم (ص) که به صراحت بر عمومیت این قاعده دلالت کند، ندارند؛ ثانیاً:

ایشان خواسته‌اند با قیاس کردن اعضایی که دیه آن‌ها بیان نشده به اعضایی که دیه آن‌ها در روایات بیان شده است، حکم قضیه را روشن کنند و به این جهت سعی نموده‌اند بفهمند معیار و ضابطه این که رسول اکرم (ص) برای برخی اعضای زوج و فرد دیه کامل قرار داده است چیست و آیا آن معیار در اعضای غیر منصوصه وجود دارد یا خیر؛ ثالثاً: فقهای اهل سنت در استنباط این علت و معیار اختلاف عقیده دارند.

مبحث سوم: نقد و بررسی نظر فقهای اهل سنت

روایات وارد شده از ناحیه پیامبر اکرم (ص) پیرامون دیه برخی اعضا مبنی بر لزوم پرداخت دیه کامل برای آن‌ها، هیچ اشاره‌ای به علت حکم نشده است. اما این فقهای سنی‌اند که سعی کرده‌اند علت حکم دیه کامل این اعضا را بیابند و حکم دیه سایر اعضا را نیز براساس این علت مستنبط و نه منصوص تعیین نمایند. ولی نکته جالب این است که همگی در چستی علت حکم اتفاق نظر ندارند.

فقهای حنفی علت را آن می‌دانند که جنایت بر این اعضا، موجب «تفویت منفعت» و یا «تفویت جمال» می‌شود و هریک از این دو علت را به تنهایی برای لزوم دیه کامل، کافی می‌دانند. فقهای مالکی علت را تنها «تفویت منفعت» می‌دانند. شافعی علت را گاه «از بین بردن تمامیت خلقت و درد ناشی از جنایت» و گاه «تفویت منفعت و جمال با هم» می‌داند و «تفویت جمال» را به تنهایی موجب دیه کامل نمی‌داند. فقهای حنبلی نیز گاه مانند برخی فقهای شافعی «تفویت منفعت و تفویت جمال با هم» و گاه مانند فقهای حنفی «تفویت منفعت» و یا «تفویت جمال» را علت حکم دانسته‌اند.

حال در نقد این شیوه استدلال می‌توان چنین گفت:

اول. از دید یک ناظر بیرونی به فقه اهل سنت این سؤال مطرح می‌شود که بالاخره علت واقعی حکم مربوط چیست و نظر کدام یک از فقهای اربعه درست است. آیا نمی‌توان علت را امر یا امور دیگر دانست، مثلاً با تلفیق نظر شافعی با سایر نظرات، علت دیه کامل را «تفویت منفعت و یا جمال به همراه الم و درد ناشی از جنایت بر عضو مربوطه» دانست.

دوم. همان‌طور که بیان گردید، در نزد علمای اهل سنت «تفویت منفعت» نقش اساسی در تحقق دیه دارد، زیرا یا علت دیه کامل است و یا جزء العلة. حال این که منفعت

چیست و در چه اعضایی منفعت وجود دارد تا تفویت آن باعث دیه کامل شود، امری اختلافی است.

توضیح این که: منفعت در نزد فقهای سنی، امری است اعم از حواس، زیرا ایشان از چیزهایی با عنوان منفعت تعبیر می‌کنند که از زمره حواس نمی‌باشد. مثلاً مرغینانی از فقهای حنفیه در کتاب «الهدایة شرح بدایة‌المبتدی» پس از آن که بیان می‌کند اصل در اعضا آن است که از بین بردن کامل منفعت جنس یا زیبایی مقصود در آدمی موجب دیه کامل است و این حکم از حکم رسول‌الله (ص) به دیه کامل در مورد زبان و بینی استفاده شده است، می‌نویسد:

«و بر این اصل فروع زیادی متفرع می‌شود. بنابراین در [جنایت بر] بینی دیه کامل است، زیرا زیبایی به طور کامل از بین می‌رود... و نیز زبان دیه کامل دارد، زیرا منفعت مقصود از آن که همان «نطق» باشد از بین می‌رود»؛ (مرغینانی، ۱۴۱۹: ۲۵۰).

او سپس می‌نویسد:

«و نیز از بین رفتن آلت تناسلی مرد دیه کامل دارد، زیرا باعث از بین رفتن منافع زیر می‌شود: وطی و رابطه جنسی و بچه‌دار کردن، جلوی بول را گرفتن، پرتاب کردن بول، جهیدن نطفه،...»؛ (همان).

ابن قدامه نیز در «الکافی» منافع زیر را برای دو لب برمی‌شمرد:

«دو لب، دهان را از آنچه باعث اذیتش می‌شود محافظت می‌کند و آب دهان را برمی‌گرداند و با دو لب فوت می‌شود و آب به واسطه آن دو نگه داشته می‌شود و سخن به واسطه آن دو کامل می‌گردد و دندان‌ها را می‌پوشاند»؛ (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۱۳۶).

روشن است که اگر این امور جزء منافع شد، می‌توان علاوه بر آن‌ها منافع دیگری را نیز برای اعضای مربوطه نام برد.

روشن نبودن معیار منفعت باعث شده تا در مورد این که چه اعضایی منفعت دارند و چه اعضایی منفعت ندارند، اختلاف نظر وجود داشته باشد؛ مثلاً مالک در مورد جنایت بر ابروها قایل به دیه کامل نیست، زیرا به قول ابن رشد برای آن‌ها منفعتی نیست؛ (ابن رشد، ۱۴۱۹: ۵۴۱) اما ابن قدامه حنبلی برای آن‌ها منفعت متصور می‌داند.

هم‌چنین مالک برای از بین بردن مژه‌ها قایل به دیه کامل نیست بلکه ظاهراً از آن جهت که مژه‌ها همانند ابروها منفعت ندارد قایل به حکومت می‌باشد؛ (مالک، ۱۴۱۹: ۳۳۲)؛ همان‌طور که شافعی‌ها نیز به حکومت عقیده دارند، زیرا از بین بردن آن‌ها اتلاف زیبایی بدون اتلاف منفعت است؛

(شیرازی، ۱۴۱۹: ۹۲۸) اما فقهای حنفی و حنبلی آن‌ها را دارای منفعت دانسته و از این رو قایل به دیه کامل می‌باشند. (مرغینانی، ۱۴۱۹: ۲۵۲).

ابن قدامه حنبلی نیز برای مژه‌ها منفعت متصور دانسته و به دیه کامل عقیده دارد؛ (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۱۳۴).

سوّم. در مورد جمال و زیبایی نیز مطالبی در کتاب‌های فقهای اهل سنّت وجود دارد که سؤال برانگیز می‌باشد. مثلاً مرغینانی در کتاب «الهدایة» مژه‌ها را دارای جمال و منفعت می‌داند، اما برای بینی، فقط از جمال صحبت کرده است؛ (مرغینانی، ۱۴۱۹: ۲۵۰). هم‌چنین کاشانی در «بدایع الصنائع» مقصود از بینی و گوش را فقط زیبایی می‌داند ولی برای زبان و دست و پا و آلت تناسلی تنها از منفعت سخن گفته است. آیا نمی‌توان گفت وقتی مژه‌ها منفعت دارند، به طور قطع بینی و گوش نیز دارای منفعت می‌باشند؟ آیا نمی‌توان گفت دست و پا و ... علاوه بر منفعت، جمال هم دارند؟* هم‌چنین فقهای حنفی برای پستان‌های مرد جمال و زیبایی را متصور نمی‌دانند؛ (کاشانی، ۱۴۱۹: ۲۱۱ و مرغینانی، همان: ۲۵۲) برخلاف برخی از فقهای شافعی که برای آن جمال قایل‌اند؛ (شیرازی، ۱۴۱۹: ۹۴۴).

گفتار دوم: شمول و عدم شمول قاعده نسبت به منافع

مراد از «منافع» در این‌جا، معنای عامی است که هم اموری چون چشایی و شنوایی و ... را که از زمره حواس‌اند شامل می‌شود و هم اموری چون گویایی، خواب، شیر دادن، قدرت باروری و ... که از زمره حواس به شمار نمی‌روند. حال آیا می‌توان چنین گفت که چون منافع یاد شده هرکدام در انسان، امر «واحد» هستند، از بین بردن آن‌ها موجب دیه کامل است یا این قاعده، خاص اعضا است. بحث را در دو قسمت فقه امامیه (مبحث اوّل) و فقه اهل سنّت (مبحث دوّم) پی می‌گیریم.

مبحث اوّل: امامیه

در فقه امامیه در این زمینه دو عقیده دیده می‌شود؛ برخی از قداما و معاصرین که از آن‌ها به

* کاشانی می‌نویسد: «از بین بردن دست فلج و پای فلج موجب حکومت است، زیرا مقصود از آن‌ها منفعت است و آن‌ها اصلاً نه منفعتی دارند و نه زینتی»؛ (کاشانی، ۱۴۱۹: ۲۱۰-۲۰۹).

«موافقین» تعبیر می‌کنیم این قاعده را شامل منفعت دانسته و از بین بردن آن‌ها را موجب دیه کامل می‌دانند. در مقابل، عده‌ای دیگر این قاعده را شامل منافع ندانسته‌اند بلکه از بین بردن «منافع» را موجب «ارش» می‌دانند، مگر این‌که برای از بین بردن منفعت، دلیل خاصی وجود داشته باشد. از این عده، به «مخالفین» یاد می‌کنیم.

از موافقین می‌توان شهید اول را نام برد که در کتاب قواعد می‌نویسد:

«آنچه در بدن انسان فرد است چه عین باشد یا منفعت دیه کامل دارد»؛ (مکی، بی‌تا: ۱۹۲۰).

هم‌چنین می‌توان به شهید ثانی اشاره نمود که ذیل کلام محقق حلی (حلی، ۱۴۱۰: ۴۱۲) مبنی بر این‌که ممکن است بر اساس روایات مستند قاعده، درباره از بین بردن قوه ذائقه به دیه کامل قایل شد می‌نویسد:

«محقق گفت: «ممکن است» [و به طور قطع نگفت حکم چنین است]، زیرا دلیلی که در این مورد به خصوص بر آن دلالت کند وجود ندارد. این حکم [دیه کامل] را جماعتی از اصحاب معتقدند، زیرا ذائقه منفعت واحد در انسان است که مقصود [و مورد توجه مردم] است. در نتیجه در عموم خبر عام [صحیح هاشم بن سالم] داخل می‌شود. این دلیل حسن است»؛ (عاملی، ۱۴۱۹: ۴۵۱).

این عقیده، مورد پذیرش مرحوم شیخ محمدتقی برغانی معروف به «شهید ثالث» واقع شده است؛ (برغانی، ۱۳۸۲: ۲۱۳).

مرحوم سبزواری از فقهای معاصر، به صراحت این قاعده را شامل منافع می‌داند. (سبزواری، ۱۴۱۷: ۲۸۷).

اما مخالفین، این قاعده را شامل «منافع» ندانسته و معتقدند متبادر از حدیث «کلّ ما فی الانسان اثنان فیهما الدیة» تنها اعضا می‌باشد. مثلاً صاحب جواهر ذیل کلام محقق حلی درباره از بین بردن قوه ذائقه، که در بالا گذشت، می‌نویسد:

«اما اشکال می‌شود که از خبر عام، عضو فرد متبادر است نه منفعت و اصل براءت است پس در این صورت حکومت صحیح است»؛ (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۱۱).

مرحوم آیت الله خویی نیز پس از پذیرش حرف صاحب جواهر می‌نویسد:

«متبادر از این حدیث یقیناً عضو است، پس شامل مثل منفعت نمی‌شود»؛ (خویی، ۱۳۹۶: ۲۶۳ و ۲۶۸).

در میان معاصرین هم‌چنین می‌توان به مرحوم آیت الله خوانساری (خوانساری، ۱۳۹۴: ۲۵۵،

۲۶۰، ۲۶۱)، مرحوم امام خمینی (امام خمینی، بی تا: ۵۹۳) و آیت الله فاضل لنکرانی (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۶: ۲۴۱) نیز اشاره کرد.

حال ببینیم دلیل موافقین (بند اول) و مخالفین (بند دوم) چیست.

بند اول: دلیل موافقین

دلیل ایشان مبنی بر شمول قاعده نسبت به منافع، عموم روایت صحیح هاشم بن سالم است. در این روایت هشام از امام صادق (ع) نقل می کند که: «کل ما کان فی الانسان اثنان فیهما الدیة و فی احدهما نصف الدیة و ما کان فیه واحد فیه الدیة». واژه «کل ما» و «ما کان» عام بوده، شامل منافع نیز می شود.*

۱۵۱

تذوق

بند دوم: دلیل مخالفین

مخالفین می گویند گرچه در روایت به صراحت از «عضو» صحبت نشده است و واژه های «کل ما...» و «ما» نیز عمومیت دارد، اما متبادر از آنها، «عضو» است. در نتیجه این حدیث شامل «منافع» نمی شود و «منافع» مشمول قاعده «ارش و حکومت» می باشد. مخالفین برای ادعای خود دلیلی نیاورده اند، یعنی نگفته اند به چه دلیلی این حدیث، از منافع منصرف بوده و شامل آنها نمی شود. اما می توان برای این عقیده، چنین استدلال کرد که گرچه در روایت واژه «کل ما» آمده که شامل هر چیزی اعم از عضو و منفعت است، ولی در ادامه روایت، حضرت (ع) می فرماید این «ما کان فی الانسان» اگر زوج باشد، دیه اش چنین است و اگر فرد باشد دیه اش چنان است. واژه اثنان و واحد دلالت بر آن دارند که مراد از «ما کان فی الانسان» عضو است و نه منفعت. بدیهی است آنچه در انسان ممکن است از آن یک عدد یا یک جفت باشد، تنها اعضا است و منفعت هیچ گاه احتمال یکی بودن و یا دو تا بودن ندارد. بلی، ما انسان ها دو گوش داریم ولی دو شنوایی

قاعده دیه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت

* البته به نظر می رسد موافقین همیشه منافع را امر واحد و فرد ندانسته اند. مثلاً مرحوم آیت الله سبزواری در تحلیل این حکم «فی اذهاب الشّم عن المنخرین الدیه کامله و عن المنخر الواحد نصفها» می نویسد: «لما مرّ من القاعده و ظهورها الوضعی، اذ لفظ کلّ یشمل الاجزاء داخلاً کان او خارجاً و المنافع و غیرهما ممّا فی الانسان و دعوی اختصاصها بخصوص الاعضا و الجسمیة الخارجیه، منافیة لظاهر العموم، و اطلاق الکلمات و ان کان الاحوط التصالح فی المنافع»؛ (سبزواری، ۱۴۱۷: ۲۷۱).

نداریم.

به نظر می‌رسد حق با مخالفین است و این قاعده شامل «منافع» نمی‌شود. آنچه ادعای مخالفین را تأیید می‌کند، علاوه بر انصراف صحیح هشام از منافع، آن است که منافع متعدد و مختلفی برای انسان وجود دارد. آن‌گاه این سؤال مطرح می‌شود که چگونه است برای فلج کردن اعضا، آن‌طور که در فصل بعدی خواهیم دید، دو سوم دیه کامل است اما برای برخی از منافع که چندان به چشم نمی‌آیند، دیه کامل وجود دارد. مثلاً مرحوم آیت الله سبزواری از منافی هم‌چون نوم، لمس، عدم انعقاد نطفه، اغما، رعشه، عطش، جوع، تعذر باروری و غیر این‌ها نام برده است. یا مثلاً برخی فقهای اهل سنت برای ابروها منفعت «جلوگیری از ورود عرق به چشم» را مطرح کرده‌اند. هم‌چنین برخی برای آلت تناسلی مرد منافع «وطی و ایلااد و استمساک بول و پرتاب بول و جمع‌آوری منی و جماع کردن» را برشمرده‌اند و دهها منفعت دیگر که می‌توان برای اعضا برشمرد. حال این که برای از بین بردن تک تک این منافع، دیه کامل وجود داشته باشد، امری بعید و دور از ذهن می‌باشد. از سوی دیگر، استثنا کردن برخی و پذیرفتن برخی دیگر ترجیح بلامرجح است.

مبحث دوم: اهل سنت

فقهای اهل سنت قاعده مورد بحث را از این فرمایش رسول خدا(ص) به دست آورده‌اند که جنایت بر یک گوش و یا یک پا موجب نصف دیه کامل است. فقهای سنی از این حدیث استفاده کرده‌اند که علت دیه کامل، «تفویت منفعت» است. حال «تفویت منفعت» ممکن است تمام العله باشد - آن‌گونه که مالک معتقد است - و یا یکی از علل باشد - آن‌گونه که حنفی و گاه حنبلی معتقدند - و یا جزء العله بوده، به همراه «تفویت جمال» باعث دیه کامل شود. با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که در نظر اکثریت فقهای اهل سنت موضوع این قاعده در حقیقت «منافع» می‌باشد و تعلق دیه کامل برای عضو، به خاطر سلب منفعت آن است نه این که خود عضو به خاطر عضو بودن نقشی داشته باشد.

با تأمل در آنچه در گفتار سابق گذشت، این مطلب روشن می‌شود.

گفتار سوم: شمول و عدم شمول قاعده نسبت به اعضای داخلی

آیا این قاعده، در اعضای ظاهری انسان است، یا شامل اعضای داخلی نیز می‌شود؟ به عبارت دیگر، دیه از بین بردن اعضایی هم‌چون کبد، طحال، معده، کلیه و ... چیست؟ آیا مطابق این قاعده باید دیه کامل پرداخت نمود یا این‌که چون دیه این اعضا تعیین نشده است، باید به حکومت و ارش قایل شد؟ بحث را در دو قسمت فقه امامیه (مبحث اول) و فقه اهل سنت (مبحث دوم) پی می‌گیریم.

مبحث اول: امامیه

این بحث در میان فقهای گذشته، مطرح نبوده و تنها در سال‌های اخیر این بحث در میان فقهای معاصر مطرح شده است. سه نظر در این زمینه دیده می‌شود. عده‌ای زیادی - «موافقین» - این قاعده را شامل اعضای داخلی می‌دانند و برخی این قاعده را در مورد اعضای داخلی جاری نمی‌دانند که از این عده به «مخالفین» یاد می‌کنیم. برخی نیز میان اعضای درونی تفصیل داده‌اند و قاعده را شامل آن دسته از اعضای داخلی که فقدانشان سبب مرگ نشود نمی‌دانند اما آن را شامل اعضای رئیسه می‌دانند.

بند اول: موافقین و دلیل ایشان

بیش‌تر فقهای معاصر این قاعده را در مورد اعضای داخلی نیز جاری می‌دانند. در این زمینه می‌توان به مرحوم آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری (سبزواری، ۱۴۱۷: ۲۷۱) و حضرات آیات بهجت، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و صانعی (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۲۰۸-۲۰۹) اشاره کرد.

دلیل این دسته از فقها، عمومیت دو حدیث صحیح هاشم و عبدالله بن سنان است که شامل هر عضوی از اعضای بدن انسان اعم از اعضای ظاهری و داخلی می‌شود. مرحوم آیت الله سبزواری می‌نویسد:

«دلیل این حکم آن است که لفظ «کل» هر چیزی را که در انسان است یعنی اعضا اعم از داخلی و خارجی و منافع و غیر این‌ها را شامل می‌شود. ادعای این که این روایات در مورد اعضای جسمی خارجی است، با ظاهر عمومیت روایات و اطلاق کلمات فقها منافات دارد گرچه در مورد [جنایت بر] منافع، احتیاط در مصالحه است»؛ (سبزواری، همان: ۲۷۱).

بند دوم: مخالفین و دلیل ایشان

آیت الله سید حسن مرعشی معتقد است این قاعده درباره اعضایی است که با فقدان آن‌ها

امکان حیات برای انسان باقی باشد، هم‌چون دست و پا و چشم و گوش، اما جنایت بر اعضای داخلی در زمان صدور روایات باعث مرگ مجنی‌علیه می‌شده است و با فقدان آن‌ها معمولاً امکان حیات برای انسان باقی نمی‌مانده است. حال اگر جنایت بر اعضای داخلی باعث مرگ شود، دیه عضو در دیه نفس تداخل می‌کند و جانی به پرداخت دیه نفس محکوم می‌شود، والا اگر باعث مرگ نشود جانی باید ارش آن اعضا را بپردازد؛ (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۲۰۸) و ارش گاه کم‌تر از دیه کامل است و احکام خاص خود را دارد.

بند سوم: مفصلین و دلیل آن‌ها

آیت الله موسوی اردبیلی این قاعده را در مورد آن دسته از اعضای داخلی که فقدانشان معمولاً باعث مرگ نشود، جاری نمی‌داند. ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا قاعده «کل ما کان فی الانسان» شامل اعضای داخلی بدن مثل کلیه و ... نیز می‌شود و یا این که اختصاص به اعضای ظاهری بدن دارد، چنین می‌گوید:

«به نظر این‌جانب، قاعده شامل اعضای رئیسه داخلی مانند کلیه نیز می‌شود، چنان که شامل بعض امور ظاهری مانند حاجب [برو] نمی‌شود. اما اعضای داخلی که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می‌باشند».

ایشان دلیلی برای این تفصیل بیان نکرده است.

در مقام داوری میان این سه عقیده، به نظر می‌رسد حق با موافقین است؛ زیرا در ردّ نظر مخالفین می‌توان چنین گفت که صحیحه هشام بن سالم و صحیحه عبدالله بن سنان، به صورت یک قضیه حقیقه بیان شده‌اند و نه یک قضیه خارجی ناظر به زمان صدور روایات؛ زیرا اصل در روایات و قانون‌گذاری چنین مطلبی را اقتضا می‌کند. حال که این دو روایت به صورت قضیه حقیقه صادر شده‌اند، این که در زمان صدور روایات، جنایت بر اعضای باطنی باعث مرگ می‌شده، دلیل بر آن نیست که اعضای داخلی از شمول این قاعده خارج است. به عبارت دیگر، در زمان صدور روایات، در مقام تخاطب، اعضای ظاهری است ولی قدر متیقن در مقام تخاطب باعث انصراف ظهور کلام و عمومیت آن نمی‌شود. هم‌چنین می‌توان گفت فقدان اعضای باطنی «نوعاً» باعث مرگ می‌شده و نه در همه موارد. علاوه بر این که گاه جنایت بر اعضای ظاهری نیز باعث مرگ می‌شده و می‌شود؛ ولی هیچ یک از این‌ها دلیل بر خروج این اعضا از شمول قاعده

نیست.

مبحث دوم: اهل سنت

درباره این مسئله، در فقه اهل سنت - در محدوده‌ای که جست و جو گردید - چیزی یافت نمی‌شود. طبق قاعده اگر خواسته باشیم در این مسئله مطابق شیوه فقه ایشان سخن بگوییم باید چنین گفت که شمول و یا عدم شمول قاعده نسبت به اعضای باطنی، دایر مدار صدق و عدم صدق «تفویت منفعت» است. بنابراین به آن دسته از اعضای باطنی که فقدانشان باعث از دست رفتن منفعتی می‌شود، دیه کامل تعلق می‌گیرد. در نتیجه اگر کسی جنایتی به کبد کسی وارد نماید و او با پیوند کبد جدید زنده بماند، دیه کامل را از جانی مطالبه می‌نماید چون فقدان کبد در یک لحظه، باعث صدق تفویت منفعت می‌شود و تفویت منفعت موجب دیه کامل است.

اما اگر فقدان عضو داخلی - مانند طحال - باعث سلب منفعت نشود، برای آن، ارش و حکومت لازم است.

گفتار چهارم: شمول و عدم شمول قاعده نسبت به اعضای غیر فرد و زوج

آیا این قاعده، اعضای که فرد یا زوج نمی‌باشند را نیز در برمی‌گیرد یا خیر. آیا دیه انگشتان دست و پا و یا دیه دندان‌ها براساس این قاعده تعیین می‌شود؟ همانند گفتارهای پیشین، در دو مبحث به بررسی فقه امامیه (مبحث اول) و فقه اهل سنت (مبحث دوم) می‌پردازیم.

مبحث اول: امامیه

مستند این قاعده در نزد امامیه، دو صحیحه ابن هشام و عبدالله بن سنان است. فقهای امامیه معتقدند چون در این دو صحیحه، تنها صحبت از آن چه در انسان «فرد» یا «زوج» است می‌باشد، در نتیجه اموری که به آن‌ها فرد یا زوج اطلاق نشود مشمول این قاعده نیست و دیه آن‌ها در صورتی که دلیل خاصی نداشته باشد براساس قاعده ارش و حکومت تعیین می‌گردد. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- دیه موی سر در صورتی که نروید، دیه کامل است. مستند این حکم روایات خاصی است

که در این زمینه از ائمه اطهار(ع) وارد شده است. اما ابن ادریس در ردّ نظر شیخ مفید که دیه مورا صد دینار می‌داند، برای این حکم (دیه کامل)، به قاعده مورد بحث استناد می‌کند:

«زیرا موی سر در انسان شیئی واحد است و اجماع داریم که هر چه در بدن انسان فرد باشد در آن دیه کامل است»؛ (ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۳۵۰).

استناد به این قاعده از دو جهت مورد انتقاد واقع شده است: یکی این که این قاعده درباره اعضا است و مو عضو شمرده نمی‌شود؛ (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۶: ۱۱۲) و دیگر آن که مو به اعتبار تارها، «واحد» محسوب نمی‌شود؛ (حلی: ۱۳۷۶: ۳۶۹) مثل دست و پا و گوش که با لحاظ مصادیقشان در بدن، «فرد» نیستند.* در نتیجه صحیح آن است که گفته شود این قاعده شامل «مو» نمی‌شود.

۲- در مورد مژه‌ها (اهداب)، برخی فقها به دیه کامل عقیده داشته و می‌گویند اگر به صورت مستقل و جدای از پلک‌ها، کنده شود و دیگر نروید، دیه کامل برای آن‌ها پرداخت می‌شود. مستند این عده، قاعده مورد بحث است. استناد به این قاعده از دو جهت مورد ایراد است: یکی این که این قاعده در مورد عضو است و مژه‌ها عضو نیستند، و دیگر آن که مژه‌ها نه واحدند و نه اثنان، در حالی که قاعده پیرامون واحد و اثنان است. شهید ثانی معتقد است روایات مزبور شامل مو نمی‌شود، زیرا مژه‌ها از زمره چیزهای زوج در انسان نیست، یعنی نمی‌توان گفت چون انسان دارای دو چشم است پس دارای دو مژه است؛ (عاملی، بی‌تا: ۳۹۴).

۳- در مورد کندن و از بین بردن پلک‌ها چند نظر وجود دارد: نظر اکثر فقها آن است که دیه کامل لازم است. مستند این عقیده صحیح هاشم بن سالم و عبدالله بن سنان است. سؤالی که در این جا پیش می‌آید این است که انسان دارای چهار پلک است اما موضوع دیه در این دو روایت آن چه فرد و آن چه زوج است می‌باشد، پس چگونه می‌توان از این روایات، به دیه پلک‌ها استدلال

* لازم به ذکر است شهید ثانی در تأیید نظر علامه، واحد نبودن موی سر را چنین تشریح می‌کند که ممکن است آنچه در بدن واحد است، تمام مویی باشد که بر اعضای بدن روییده است نه موی سر که جزئی از آن است؛ (عاملی، بی‌تا: ۳۹۴؛ عاملی، سید محمدجواد: پیشین، ج ۱۰، ص ۳۷۸). این تعلیل ظاهراً صحیح نیست و نظر علامه آن است که مو چیزی است که واحد و زوج ندارد و یا منظور ایشان آن است که اگر ملاک، تار مو باشد، سر انسان، صدها تار مو دارد.

نمود.

قایلین به این نظریه می‌گویند چون هر دو پلک به منزله یک پلک می‌باشد، (سبزواری، ۱۴۱۷: ۱۷۳) پس در مجموع انسان دارای دو پلک است و در نتیجه قاعده شامل آن می‌شود. اما این عقیده مورد اعتراض برخی فقها واقع شده است. شهید ثانی می‌نویسد:

«پلک‌ها در انسان «اثان» نیستند مگر این‌که با تکلف بگوییم هر دو پلک یک چشم، مثل شیئی واحدند. روشن است که این ادعایی بیش نیست»؛ (عاملی، بی‌تا: ۳۹۴).

و مرحوم آیت الله خوئی می‌گوید:

«شمول این روایات برای پلک‌ها و امثال آن خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر آن است که این روایات منصرف از آن‌ها است»؛ (خوئی، ۱۳۹۶: ۲۷۳).

به هر حال شاید بتوان گفت پلک‌ها عضو محسوب نمی‌شوند و یا اگر هم عضو باشند، فرد و زوج نیستند و در هر صورت نمی‌توان برای آن‌ها دیه کامل قایل شد.

نتیجه آن‌که: موضوع این قاعده در فقه امامیه اعضایی است که زوج و یا فرد می‌باشند.

مبحث دوم: اهل سنت

چون در منابع روایی این قاعده در نزد اهل سنت، واژه‌های «اثان» و «واحد» نیامده است و معیار قاعده در نظر آن‌ها، «تفویت منفعت» و یا «تفویت جمال» است، هر جا این دو عنوان صدق کند، به دیه کامل خواهند داد چه فرد باشد یا زوج و چه شکل دیگر.

مثلاً کاشانی در «بدایع الصنایع»، اعضا را به سه قسم فرد، زوج و چهارتایی تقسیم می‌کند و در مورد هر کدام به دیه کامل عقیده دارد. وی می‌نویسد:

«اعضایی که در بدن از آن‌ها چهارتا است دو نوع‌اند: ۱. پلک‌های دو چشم که محل رویدن مژه‌ها است. چون از بین بردن آن‌ها باعث تفویت منفعت بینایی می‌شود و نیز جمال و زیبایی را به طور کامل از بین می‌برد، از این رو دیه کامل دارد و در هر پلکی، ربع دیه کامل لازم است. ۲- مژه‌ها که اگر بر اثر جنایت نروید دیه کامل لازم دارد، به خاطر همان دلایلی که بیان گردید»؛ (کاشانی، ۱۴۱۹: ۱۸۵).

شافعی نیز در «الام» درباره پلک‌ها می‌نویسد:

«اگر پلک‌ها را از بیخ قطع کند دیه کامل دارد و در هر پلکی ربع دیه، زیرا پلک‌ها در انسان چهارتا هستند و تمامیت خلقت انسان به آن‌ها بوده و قطع آن‌ها باعث درد و الم می‌شود. این حکم با این حکم قیاس گردیده که پیامبر(ص) در برخی از اجزای انسان که

فرد است دیه کامل قرار داده است و در یکی از دو قسمت زوج، نصف دیه را جعل کرده است؛ (شافعی، ۱۴۱۹: ۷۹۶).

ابن قدامه نیز در کتاب «الکافی» چنین بیان می‌دارد:

«در پلک‌ها دیه کامل است، زیرا پلک‌ها دارای زیبایی کامل و منافع فراوانی می‌باشند»؛ (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۱۳۴).

لازم به ذکر است که در مورد انگشتان و دندان‌ها روایت خاصی* از طریق اهل سنت وارد شده است که در مورد دیه آن‌ها به آن استناد می‌کنند و در این مورد از قیاس استفاده نمی‌کنند.

گفتار پنجم: استثنائات قاعده

قاعده مورد بحث بیان‌گر آن است که از بین بردن هر عضوی که زوج باشد، موجب دیه کامل و از بین بردن یکی از آن دو، موجب نصف دیه است. حال در مورد برخی اعضای زوج، نظراتی وجود دارد مبنی بر این‌که دیه دو قسمت آن‌ها، یکسان نیست. از این موارد به عنوان استثنائات قاعده یاد می‌کنیم. در ادامه، استثنائات این قاعده در فقه امامیه و فقه اهل سنت، بیان می‌گردد.

مبحث اول: فقه امامیه

سه مورد را در فقه امامیه می‌توان به عنوان استثنائات قاعده برشمرد:

بند اول: بیضتین

تمام فقهای امامیه معتقدند از بین بردن دو بیضه، باعث دیه کامل است. اما در مورد دیه هرکدام از دو بیضه اختلاف عقیده دارند. برخی هم‌چون شیخ طوسی در نهاییه (طوسی، ۱۴۱۰، ج ۲۴: ۱۳۰) و مبسوط (طوسی، ۱۳۵۱: ۵۲) و محقق حلّی در شرایع و مختصرالنافع (حلّی، ۱۴۱۰، ج ۲۵: ۴۰۸ و ۴۸۰) معتقدند دیه هرکدام از دو بیضه، نصف دیه کامل است. از فقهای معاصر، مرحوم آیت الله خوئی نیز به همین قول معتقد است؛ (خوئی، ۱۳۹۶: ۳۱۳).

شیخ طوسی در خلاف (طوسی، ۱۴۲۲: ۲۱۲) و برخی دیگر از فقها هم‌چون علامه حلّی در مختلف (حلّی، ۱۳۷۶: ۳۹۸-۴۰۰) معتقدند از بین بردن بیضه راست موجب ثلث دیه و بیضه چپ

* «فی کتاب النبی (ص) لعمرین حزم فی السنّ خمس من الابل و فی کل اصبع عشر الدیة، لما روی ابن عباس قال: قال رسول الله (ص) «دیة اصابع البیدین و الرجلین عشیر من الابل لکل اصبع»؛ (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۱۳۹ و ۱۱۴۲).

دوسوم ديه است. مرحوم امام نيز به اين قول معتقد است؛ (امام خميني، بی تا: ۵۸۳).

برخی ديگر عقیده دارند از بين بردن بيضه راست، موجب نصف ديه و از بين بردن بيضه چپ موجب دو سوم ديه است. (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸: ۲۴۳). و برخی آن را مطابق احتیاط می داند؛ (امام خمینی، همان).

آنچه منشأ اختلاف آرا شده است، وجود روایات مختلف است. از یک سو صحیحه هشام بن سالم اقتضا می کند که ديه هرکدام از دو بيضه، مساوی و به مقدار نصف ديه کامل باشد. ضمن این که اطلاق معتبره ظریف «و فی خصیة الرجل خمسائة دینار»^{*} نیز همین اقتضا را دارد. و از سوی دیگر، در ذیل همان صحیحه عبدالله بن سنان پس از بیان قاعده ديه اعضا، چنین آمده است:

۱۵۹

تهدیقات

قاعده ديه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت

«از امام صادق(ع) پرسیدم مردی که یک بيضه اش را از دست داده، چه حکمی دارد. حضرت فرمود: اگر بيضه چپ باشد، دو سوم ديه دارد. پرسیدم به چه علت؛ مگر شما نفرمودی هرچه در بدن زوج باشد، در یکی از آن، نصف ديه است. حضرت(ع) پاسخ داد: علت این که ديه بيضه چپ بیشتر از بيضه راست است آن است که فرزند از بيضه چپ به دست می آید؛ (عاملی، ۱۴۱۶: ۲۸۶).

برای جمع میان این روایات راه های مختلفی بیان شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم: یکی این که چون ذیل صحیحه عبدالله بن سنان حکم خاصی را بیان فرموده، از این روعوم قاعده تخصیص می خورد و به همین دلیل، بيضه چپ دو سوم ديه دارد. از سوی دیگر، گرچه حکم ديه بيضه راست، بیان نشده است، ولی ديه آن یک سوم است، زیرا مجموع دو بيضه ديه کامل دارد. وقتی به بيضه چپ دو سوم ديه تعلق بگیرد، طبیعتاً به بيضه راست ثلث ديه تعلق می گیرد.

مرحوم آیت الله مدنی معتقد است که: حکم ديه بيضه چپ در صحیحه عبدالله بن سنان آمده است و ديه بيضه راست مطابق معتبره ظریف، نصف ديه است. البته در این صورت، مجموع ديه بيضه راست و بيضه چپ، از ديه نفس بیشتر می شود، که از نظر ایشان اشکالی ندارد؛ (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸: ۲۴۳).

راه حل دیگر، مربوط به مرحوم آیت الله خوئی است که می گوید: ذیل صحیحه عبدالله بن سنان مبنی بر تفاوت ديه بيضه راست و چپ، با معتبره ظریف مبنی بر یکسان بودن ديه هر دو

* این حدیث به این کیفیت بنا به تحقیق مؤسسه آل البيت(ع) در حاشیه تهذیب خطی آمده است؛ (عاملی، ۱۴۱۶:

۳۱۱). مرحوم آیت الله خوئی به این حدیث با همین کیفیت استناد کرده است؛ (خوئی، ۱۳۹۶: ۳۱۳).

بیضه، متعارض است و پس از تعارض و تساقط، به عموم صحیح هاشم بن سالم و صحیح عبدالله بن سنان مراجعه می‌شود که: «کل ما فی الانسان منه اثنان فیهما الدیة و فی احدهما نصف الدیة»؛ (خوبی، ۱۳۹۶: ۳۱۳).

بحث تفصیلی پیرامون این که آیا دیه بیضتین مساوی است یا متفاوت، مجال دیگری را می‌طلبد و در این جا فقط اشاره گردید که برخی قایل به تفاوت می‌باشند، گرچه به نظر می‌رسد قول به تساوی دیه دو بیضه، قوی و صحیح باشد. ضمن این که باید متذکر شد این که بیضه چپ منشأ وجود فرزند باشد، از نظر طب، ثابت نشده است؛ (خوبی، همان). شهید ثانی در مسالک می‌گوید:

«برخی اطبا منکر آن هستند که تولد در بیضه چپ منحصر باشد و جاحظ در «حیوة الحیوان» آن را به عامه مردم نسبت داده است. [و به فرض که منفعت بیضه چپ بیش تر از بیضه راست باشد]، زیادی منفعت موجب زیادی دیه نمی‌شود، همان طور که دیه دستی که خوب حرکت می‌کند از دست ضعیف بیش تر نیست و نیز در مورد چشم همین حکم جاری است»؛ (عاملی، بی تا: ۳۹۷).

بند دوم: شفتین (لبها)

اجماع فقهای امامیه بر این است که دیه دو لب، دیه کامل است؛ اما در مورد میزان دیه لب بالا و پایین اختلاف عقیده دارند. در مجموع چهار قول در این زمینه وجود دارد:

قول اول آن است که دیه هر یک از دو لب نصف دیه کامل است. این قول را برخی فقها قبول کرده‌اند؛ (عاملی، ۱۴۱۷: ۲۲۸-۲۲۹). قول دوم آن است که دیه دو لب بالایی یک سوم و دیه لب پایینی دو سوم دیه کامل است؛ (حلبی، ۱۴۱۰: ۹۹). مستند این قول معلوم نیست ولی در توجیه آن گفته شده که منفعت لب پایینی بیش تر از لب بالایی است، زیرا لب پایینی هنگام خوردن و آشامیدن، غذا و آب را نگه می‌دارد و از خروج آن‌ها جلوگیری می‌کند و نقص زیبایی مربوط به از بین رفتن لب پایینی بیش تر از نقص زیبایی مربوط به از بین رفتن لب بالایی است؛ (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲۵: ۶۰۴).

قول سوم آن است که دیه لب بالایی چهارصد دینار و دیه لب پایینی ششصد دینار است؛ (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۱۱). مستند این قول دو روایت ابان بن تغلب است که در آن بر علت حکم تصریح شده است: «لان السفلی تمسک الماء»؛ (عاملی، ۱۴۱۶: ۲۹۵).

قول چهارم که محقق حلّی آن را از ابن بابویه نقل کرده است (حلّی، ۱۴۱۰: ۴۰۴) آن است که ديه لب بالایی نصف و ديه لب پایینی دوسوم ديه کامل است. مستند این قول روایت ظریف است؛ (عاملی، ۱۴۱۶: ۲۹۴).

نتیجه این که برخی فقهای امامیه به تفاوت ديه دو لب معتقدند و آن را استثنایی بر قاعده مورد بحث می‌دانند.

بند سوم: پلک‌ها

برخی فقها به استناد قاعده مورد بحث، ديه از بین بردن پلک‌ها را ديه کامل می‌دانند، زیرا هر دو پلک به منزله یک پلک است و در نتیجه چهار پلک به منزله دو پلک (یعنی عضو زوج) است. اما به هرحال در مورد این که ديه هریک از چهار پلک چقدر است چند قول وجود دارد:

۱. ديه هریک از پلک‌ها، یک چهارم ديه نفس است و ديه مجموع آن‌ها ديه کامل است؛ (عاملی، ۱۴۱۷: ۲۰۸-۲۰۷).

۲. ديه مجموع پلک‌ها، ديه کامل است ولی ديه دو پلک بالایی دوسوم ديه نفس و ديه دو پلک پایینی جمعاً یک سوم آن است؛ (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۳۹).

۳. ديه پلک بالایی، یک سوم ودیه پلک پایینی، یک دوم و مجموع آن‌ها پنج ششم ديه نفس می‌باشد؛ (امام خمینی، بی تا: ۵۷۲).

مبحث دوم: اهل سنت

از آن جا که ملاک این قاعده نزد فقهای سنّی «تفویض منفعت» و گاه «تفویض جمال» است، طبق قاعده می‌بایست مقدار ديه را وابسته به میزان منفعت یا جمال از بین رفته، بدانند و در صورتی که دو قسمت عضو زوج در مقدار منفعت یا جمال یکسان نباشند، به تفاوت ديه قایل شوند. اما چنین نیست و به جز یک مورد (لب‌ها در نظر حنبل)، در بقیه موارد، به تساوی دو قسمت عضو زوج قایل می‌باشند.

شافعی در «الام» می‌گوید:

«در دو لب ديه کامل است و بالا و پایین آن مساوی است و نیز در هر چیزی که ديه قرار داده شده است اعم از آن که زوج باشد یا بیش تر یا کم تر، ديه بر عدد تقسیم می‌شود. راست آن بر چپش و بالایی بر پایینی و پایینی بر بالایی بر مزیت ندارد و به منافع و جمالش نظر نمی‌شود. فقط به عدد آن نظر می‌شود»؛ (شافعی، ۱۴۱۹: ۷۹۸).

برخی فقهای اهل تسنن، علت آن که در مورد جزء جزء عضو زوج منفعت و جمال معیار نمی‌باشد، را این نکته می‌دانند که در حدیث عمرو بن حزم گاه اشاره شده که در یک چشم، یک دست، یا یک پا نصف دیه است و اطلاق حدیث مقتضی آن است که تفاوتی میان دو دست، دو پا و ... نباشد. حتی ظاهر این روایت در آن جا که برای عضو زوج دیه کامل بیان شده است این است که میان دو قسمت عضو زوج فرقی وجود ندارد؛ (عمرانی، ۱۴۲۳: ۴۷۷).

البته در مورد دو بیضه، حدیثی از سعید بن مسیب نقل شده که گفته در بیضه چپ دو سوّم دیه است، زیرا فرزند از آن به دست می‌آید، اما ایشان به این حدیث عمل نکرده‌اند؛ (عمرانی، همان). البته در مورد لب، همگی معتقدند که دیه دو لب یکسان است و هرکدام نصف دیه است؛ (شافعی، ۱۴۱۹: ۷۹۸ و مالک، ۱۴۱۹: ۳۳۲-۳۳۱). تنها از احمد حنبل نقل شده که دیه لب پایین دو سوّم و دیه لب بالایی یک سوّم است. ابن قدامه در کافی پس از آن که قول به نصف دیه را اختیار می‌کند، می‌نویسد:

«در دو لب دیه کامل است و در یک لب نصف دیه. از احمد نقل شده که لب بالایی یک سوّم و لب پایینی دو سوّم دیه دارد، زیرا این مطلب از زید بن ثابت نقل شده است و منافع لب پایینی بیشتر است، زیرا می‌گردد و حرکت می‌کند و آب دهان و غذا را نگه می‌دارد؛» (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۱۳۶).

ذکر این نکته در پایان ضروری است که گرچه ابن رشد در «بدایة‌المجتهد» (ابن رشد، ۱۴۱۹: ۵۴۱) می‌نویسد همه فقها غیر از شافعی و کوفی قایل‌اند که دو پلک پایینی یک سوّم دیه و دو پلک بالا دو سوّم دیه دارد، اما این نسبت ظاهراً ثابت نیست و آنچه در کتاب‌های فقهی اهل تسنن است، آن است که دیه پلک‌ها مساوی و هرکدام یک چهارم دیه کامل است؛ (ابن قدامه، ۱۴۱۹: ۱۱۳۴؛ کاشانی، ۱۴۱۹: ۱۸۵). البته همان‌طور که قبلاً گذشت، مالک معتقد است که در پلک‌ها حکومت است نه دیه.

گفتار ششم: قاعده دیه اعضا و قانون مجازات اسلامی

در این گفتار پیرامون رابطه این قاعده و قانون مجازات اسلامی، در چند قسمت بحث خواهیم کرد.

مبحث اول: مورد گرایی به جای قاعده‌گرایی

مبحث دوم: ذکر نکردن دیه برخی از اعضا

وقتی سیاست قانون‌گذار مبنی بر ذکر نکردن قاعده‌ای و بیان کردن موارد آن قاعده باشد، در این صورت می‌بایست با جامع‌نگری تمام موارد را بیان کند و موردی را جا نگذارد. قانون مجازات اسلامی در مورد دیه برخی اعضا ساکت است. از جمله باید به دیه پستان‌های مرد و زن و نیز به دیه الیتین (کفل‌ها) اشاره کرد که در قانون اسمی از آن‌ها برده نشده است اما در فقه به استناد قاعده مزبور دیه کامل برای آنها در نظر گرفته شده است. (خویی، ۱۳۹۶: ۳۱۴).

علاوه بر این، قانون‌گذار به اعضای باطنی و دیه آن‌ها اشاره‌ای نکرده است. به هر حال اگر قانون‌گذار قاعده مورد بحث را در قانون می‌آورد، با مشکلات بالا روبه‌رو نبودیم.

۱۶۴

مبحث سوم: اشتباه در ترجمه متون فقهی

فهرست

یکی از اعضایی که دیه آن در روایات نیامده است و فقها براساس قاعده مورد بحث برای آن دیه کامل قایل‌اند، لحيان است. «لحيان» را چنین تعريف کرده‌اند:

«لحيان دو استخوان است که محل اتصال آن‌ها چانه بوده و هرکدام در سمت بالا به گوش‌ها متصل می‌شود و رویش دندان‌های پایینی روی آن دو صورت می‌گیرد»؛ (خمینی، بی‌تا: ۵۷۸).

در واقع آنچه در فارسی به آن فک پایین گفته می‌شود، در عربی لحيان نامیده می‌شود. البته در واقع فک پایین از دو استخوان تشکیل یافته است که در دوران جنینی به هم جوش خورده‌اند. دکتر گرجی در کتاب الديات به نقل از کتاب «استخوان‌شناسی» می‌نویسد:

«فک تحتانی شبیه نعل اسبی است که آرواره پایینی را می‌سازد. در سطح قدامی (خارج) آن خطی غیر قابل تشخیص قرار دارد که نشان‌گر بقای جوش خوردگی دو نیمه استخوان در دوره جنینی است»؛ (گرجی، ۱۳۸۰: ۱۷۶).

به هر حال، چون «لحيان» عضو زوج محسوب شده است، دیه آن در فقه دیه کامل بیان شده است. مرحوم آیت الله خویی می‌نویسد:

«اختلافی میان اصحاب در این حکم وجود ندارد و روایاتی که دلالت می‌کند بر این که هرچه در انسان زوج است در آن دو دیه کامل است و در یکی از آن دو نصف دیه است بر این مطلب دلالت می‌کنند»؛ (خویی، ۱۳۹۶: ۲۹۹).

قانون‌گذار در انعکاس این حکم فقهی در قانون دقت لازم را به عمل نیاورده است. توضیح این

که ماده ۴۱۵ ق.م.ا. مقرر می‌دارد:

«از بین بردن مجموع دو فک دیه کامل دارد و دیه هرکدام آن‌ها پانصد دینار می‌باشد...».

نور
اول / یا
پیا
۱۳۸۳

اشکالی که بر قانون‌گذار وارد است این است که مراد از «دو فک» چیست؛ آیا مراد همان «لحیان» است یا مراد چیزی است که در فارسی فک بالا و فک پایین نامیده می‌شود؟ هرکدام از این دو احتمال که باشد دارای اشکال خواهد بود، زیرا اگر مراد قانون‌گذار از «دو فک»، با توجه به مبانی فقهی همان «لحیان» باشد، روشن است که به «لحیان» دو فک اطلاق نمی‌شود، بلکه به آن فک پایین اطلاق می‌شود. در نتیجه قانون‌گذار در انتخاب واژه‌ها دقت لازم را به عمل نیاورده است. اما اگر مراد قانون‌گذار احتمال دوم باشد، یعنی همان چیزی که در فارسی به آن فک بالا و فک پایین می‌گویند، در این صورت نتیجه آن می‌شود که دیه فک پایینی از نظر قانون مجازات اسلامی، پانصد دینار یعنی نصف دیه کامل است و این با اجماع فقهای شیعه و حتی اهل سنت مخالف است، زیرا همه فقها دیه فک پایینی (لحیان) را دیه کامل می‌دانند.

اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه مشورتی شماره ۱۳۷۳/۶/۱۶۷/۲۸۷۸ بیان می‌دارد:

«مقصود قانون‌گذار از فکین دو استخوان پایین می‌باشد و شامل استخوان بالای دهان که متصل به سر است و در پزشکی به آن فک بالا گفته می‌شود نمی‌گردد».

نتیجه‌گیری

آنچه در گفتارهای این نوشتار بیان شد، به طور خلاصه به شرح ذیل است:

- ۱- قاعده دیه اعضا مورد قبول تمامی فقهای مسلمین است گرچه درباره مستند آن، دایره شمول آن و ... اختلاف عقیده وجود دارد؛
- ۲- مستند امامیه، عموم صحیحه هشام بن سالم و اطلاق صحیحه عبدالله بن سنان است. اما مستند اهل سنت، قیاس مستنبط العله‌ای است که از روایت حضرت رسول اکرم (ص) پیرامون دیه برخی اعضا، استفاده شده است؛
- ۳- برداشت فقهای اهل سنت از حدیث پیامبر اکرم (ص) یکسان نمی‌باشد، به گونه‌ای که حنفیه علت دیه کامل را «تفویت منفعت یا تفویت جمال» می‌دانند، مالکیه علت را «تنها تفویت منفعت» می‌دانند، شافعیه معیار را «از بین بردن تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت» و گاه معیار را «تفویت منفعت و تفویت جمال با هم» می‌دانند. حنبلی‌ها نیز علت دیه کامل را در بیشتر موارد «تفویت منفعت و تفویت جمال با هم» و گاه «تفویت منفعت» یا «تفویت جمال» می‌دانند؛
- ۴- امامیه در مورد شمول این قاعده نسبت به منافع بر دو دسته‌اند: اکثر امامیه این قاعده را در مورد اعضا جاری دانسته و برخی قاعده را شامل «منافع» نیز می‌دانند. اما از نظر اهل سنت، این

قاعده یقیناً شامل «منافع» نیز می‌باشد؛ زیرا در اکثر اوقات آنچه علت دیه کامل است «زوال منفعت» است که در اثر جنایت بر عضو حاصل می‌شود، چه عضو بریده شود و یا در محل خود بدون فایده باقی بماند؛

۵- در مورد شمول این قاعده نسبت به اعضای داخلی، اکثر امامیه پاسخ مثبت داده‌اند گرچه برخی این قاعده را شامل اعضای باطنی نمی‌دانند. اما در متون اهل سنت - آنچه در دسترس ما بود - چیزی در این باره دیده نمی‌شود، گرچه چون علت دیه «تفویت منفعت» است، طبق قاعده ایشان نیز باید به شمول قاعده نسبت به اعضای باطنی قایل باشند؛

۶- از آنجا که معیار قاعده در نزد امامیه، هرچیزی (عضو یا اعم از عضو و منفعت) است که زوج یا فرد باشد، از این رو اکثر فقهای امامیه این قاعده را در مورد موها، پلک‌ها و مژه‌ها جاری نمی‌دانند. اما چون معیار قاعده نزد اهل سنت، «تفویت منفعت» به صورت تمام العله و یا جزء العله است، برخی از ایشان این قاعده را در مورد اعضایی که زوج و یا فرد نیستند مانند پلک‌ها و مژه‌ها و موها جاری دانسته‌اند؛

۷- برخی فقهای امامیه برای از بین بردن بیضه چپ و لب پایین قایل به نصف دیه نیستند، اما از فقهای اهل سنت تنها احمد حنبل و آن هم در مورد لب پایین، به تساوی دیه آن با دیه لب بالا قایل نیست؛

۸- قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی بدون اشاره به این قاعده، تنها برخی موارد و مصادیق آن را آورده است. بهتر است قانون‌گذار در کنار اشاره به این قاعده، تنها به بیان آن دسته از موارد و مصادیقی که بحث‌های فرعی و جانبی دارند، پردازد و به این وسیله از حجیم شدن بی‌مورد قانون، جلوگیری نماید.

منابع

- ١- ابن ادريس، محمد: السرائر، - سلسلة الينابيع الفقهية، گردآورى: على اصغر مرورايد، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ١٤١٠، ج ٢٥.
- ٢- ابن حزم، على: المحلى، بيروت، دارالفكر، بى تا، ج ١٠.
- ٣- ابن رشد قرطبي، محمد، (بداية المجتهد، المصادر الفقهية، گردآورى: على اصغر مرورايد، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ١٤١٠)، ج ٣٩.
- ٤- ابن على، ابو سراج الدين عمر، التذكرة فى الفقه الشافعى، المصادر الفقهية، ج ٤٠.
- ٥- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، الكافى فى الفقه ابن حنبل، المصادر الفقهية، ج ٤٠.
- ٦- _____، المقنع، المصادر الفقهية، ج ٤٠.
- ٧- _____، الكافى فى فقه ابن حنبل، المصادر الفقهية، ج ٤٠.
- ٨- _____، عمدة الفقه، المصادر الفقهية، ج ٤٠.
- ٩- بجيرمى، سليمان بن عمر بن محمد، حاشية البجيرمى على شرح منهج الطلاب المسماة التجريد لنفع العبيد على مذهب الامام الشافعى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥.
- ١٠- حلبى، ابوالصلاح، الكافى فى الفقه، سلسلة الينابيع الفقهية، ج ٢٤.
- ١١- حلبى، حسن بن يوسف بن مطهر، مختلف الشيعة، قم، دفتر تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧٦، ج ٩.
- ١٢- حلبى، جعفر بن الحسن، المختصر النافع، سلسلة الينابيع الفقهية، ج ٢٥.
- ١٣- _____، شرايع الاسلام، سلسلة الينابيع الفقهية، ج ٢٥.
- ١٤- موسوى خمينى (امام)، سيد روح الله، تحرير الوسيلى، قم، مؤسسه مطبوعاتى دارالعلم، چاپ دوم، بى تا، ج ٢.
- ١٥- خوانسارى، سيد احمد، جامع المدارك، تهران، مكتبة الصدوق، چاپ اول، ١٣٩٤، ج ٦.
- ١٦- خويى، سيد ابوالقاسم، مبانى تكملة المنهاج، قم، بى تا، چاپ دوم، ١٣٩٦، ج ٢.
- ١٧- سبزوارى، سيد عبدالاعلى، مهذب الاحكام، بى جا، دفتر آيت الله العظمى سبزوارى، چاپ چهارم، ١٤١٧، ج ٢٩.
- ١٨- شافعى، محمد بن ادريس، الام، المصادر الفقهية، ج ٤٠.
- ١٩- شيرازى، ابراهيم بن محمد، المهذب، المصادر الفقهية، ج ٤٠.

- ٢٠- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ دوم، ١٤٢٠، ج ٥.
- ٢١- _____، المبسوط، بی جا، مكتبة المرتضوية، ١٣٥١، ج ٧.
- ٢٢- _____، النهاية، سلسلة النبايع الفقهية، ج ٢٤.
- ٢٣- _____، تهذيب الاحكام، بيروت، دارالاضواء، چاپ سوم، ١٤٠٦، ج ١٠.
- ٢٤- عاملی، محمدجواد، مفتاح الكرامة، بيروت، دارالتراث العربي، چاپ اول، ١٤١٧، ج ٢١.
- ٢٥- حر عاملی، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ سوم، ١٤١٦، ج ٢٩.
- ٢٦- عاملی، زين الدين بن علی، مسالك الافهام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، چاپ اول، ١٤١٩، ج ١٥.
- ٢٧- عمرانی، يحيى بن ابى الخير، البيان فى فقه الامام الشافعى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٣، ج ١١.
- ٢٨- غنيمى، عبدالغنى، اللباب فى شرح الكتاب، بيروت، بی نا، چاپ چهارم، ١٣٩٩، ج ٣.
- ٢٩- فاضل لنكرانى، محمد، تفصيل الشريعة، كتاب الديات، قم، مركز فقه الائمة الاطهار(عليهم السلام)، اول، ١٣٧٦.
- ٣٠- قرطبي، يوسف بن عبدالله نمرى، الكافي فى فقه اهل المدينة، المصادر الفقهية، ج ٣٩.
- ٣١- كاشانى، علاء الدين بن مسعود، بدايع الصنايع، المصادر الفقهية، ج ٣٩.
- ٣٢- كلينى، محمد بن يعقوب، الفروع من الكافي، بيروت، دارالاضواء، ١٤١٣، ج ٧.
- ٣٣- گرجى، ابوالقاسم، ديات، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ١٣٨٠.
- ٣٤- مالك بن انس، المدونة الكبرى، المصادر الفقهية، ج ٣٩.
- ٣٥- مالك بن انس، الموطأ، بيروت، دارالفكر، چاپ سوم، ١٤٢٢.
- ٣٦- مدنى كاشانى، رضا، كتاب الديات، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ١٤٠٨.
- ٣٧- مرغينانى، ابوالحسن، الهداية، المصادر الفقهية، ج ٣٩.
- ٣٨- مركز تحقيقات فقهی، مجموعه نظريات مشورتی فقهی در امور كيفرى، قم، چاپ دوم، ١٣٨٢، ج ١.
- ٣٩- مفيد، محمد بن نعمان،: المقنعة، سلسلة النبايع الفقهية، ج ٢٤.
- ٤٠- مكى، جمال الدين، القواعد و الفوائد، قم، مكتبة المفيد، بی تا بی جا، ج ٢.
- ٤١- نجفى، محمدحسن، جواهرالكلام، تهران، المكتبة الاسلامية، چاپ ششم، ١٤٠٤، ج ٤٣.